

بحث مدرنیته از دیدگاه فلاسفه غرب

خوشه هائی از خرمن ادب و هنر 15
نشریه انجمن ادب و هنر - مرکز فرهنگی تامباخ-آلمان
1384 شمسی - 2005 میلادی

فرح دوستدار

بحث مدرنیته یا برخورد سنت با تجدد یکی از مسائل اساسی جامعه روشنفکران ایرانی در 150 سال گذشته می باشد. الگو فکری تجدد طلبان و مقیاس و میزان پیشرفت و ترقی برای آنان مسلماً جامعه صنعتی غرب است و حال آنکه تحول مدرنیته بنا به عقیده بسیاری از فلاسفه غربی در سیر تکاملش در چند قرن گذشته تبدیل به نوعی سنت گردیده. برخی از منتقدین جوامع صنعتی بر این عقیده اند که تمدن مدرن با ارزشهائی که خود بوجود آورده دیگر قادر به حل مشکلاتش نبوده و نیازمند ارزشهای پسامدرن یا ماورای مقیاس های کنونی می باشد. (1)

گروه دیگری از فلاسفه غربی مدرنیته را فرایندی نا تمام می دانند بنا به نظریه این گروه جامعه مدرن کماکان دارای ذخایر معنوی می باشد و قادر است مشکلات و مسائل کنونی خود را حل و فصل نماید. (2) جامعه متفکرین ایرانی در بحث مدرنیته لاجرم در مقابل تعدادی سؤال قرار می گیرند: قافله عقب مانده تمدن ایرانی در پی کدامین مدرنیته روان است؟ آیا هدف نقل مکان از سنتی به سنت دیگر می باشد؟ جوامع مدرن کنونی هم اکنون با چه مشکلاتی در نبرد هستند؟ ایرانیان چگونه می توانند از تجربیات چند قرن گذشته مغرب زمین بهره ور گردند؟ جهت درک بحث فلسفی مدرنیته و سیر تحول آن در چند قرن گذشته می باید سه مفهوم کلی را در مد نظر قرار داد:

1- مدرن 2- مدرنیسم 3- پسامدرن یا Postmodern.

1-مدرن چیست؟ تحولات عمیق علمی و فلسفی و اجتماعی در اروپا ثمره وقایعی است که از اواخر قرون وسطی به وقوع پیوست و رفته رفته موجبات دگرگونی های عمیق گردید. در اثر جنگهای صلیبی اروپا با فرهنگ آسیا آشنایی پیدا کرد و کتب یونانی که در دانشگاه های اسلامی تدریس می شد به اروپا آورده شدند. علم یونان قدیم موجب تحول رنسانس گردید و در نتیجه تصویر انسان و نحوه تحقیقات علمی که تا آن زمان در سیطره قدرت کلیسای کاتولیک بود و از واتیکان هدایت می شد دگرگون گشت. رنسانس از سوی دیگر موجب جلوه جنبه های دنیایی گردید و رؤسای دین را به لاذذ دنیوی سوق داد. فساد و قدرت طلبی رؤسای دین منتهی به جنبش های جدید دینی در داخل جامعه مسیحی شده و زمینه را جهت ایجاد مذاهب مختلف پروتستان فراهم ساخت. نقطه عطف این تحولات بنا بگفته تاریخ نویسان انقلاب صنعتی در انگلستان و انقلاب سیاسی در فرانسه می باشد.

تغییر و تبدیل های عصر جدید با آمال و هدفهای والایی همگام بود. از جمله اکتفاء به نیروی فهم و درک انسان - شناخت بهتر طبیعت و انسان به وسیله علوم تجربی - احترام به شرف و منزلت فرد انسان بدون توجه به نژاد و ملیت و طبقه اجتماعی او، سعی در شناخت حقیقت بوسیله قوه عقل - در جنبه های اقتصادی و اجتماعی تولید بهتر و ارزان تر کالا و فراهم ساختن موجبات رفاه همگانی - در زمینه های سیاسی و اجتماعی شناخت برابری انسان ها در مقابل قانون و تضمین آزادی افراد به وسیله قانون - محکوم کردن نظام ارباب و رعیتی و همچنین بردگی انسانها - جدا ساختن دین از سیاست و تضمین آزادی انسان ها جهت انتخاب دین و عقیده شخصی به وسیله ایجاد سیستم حقوق مدنی. اما عملی ساختن آمال والایی انقلاب فرانسه در اوائل قرن 19 میلادی یعنی در دهه های اول پس از انقلاب با مشکلات و موانع سختی برخورد نمود. انقلاب فرانسه که در سال 1789 واقع گشت، موجب هرج مرج اجتماعی و سیاسی گردید و منجر به تشکیل دولتی استبدادی شد. با افزایش قدرت ناپلئون لشکر فرانسه به خطری جهت استقلال کشورهای اروپا تبدیل شد. در سالهای اولیه قرن 19 میلادی ناپلئون نواحی مجاور کشور خود را تسخیر کرد و از جمله کشور آلمان را کاملاً در تحت سلطه خود در آورد.

معروف ترین فیلسوف این زمان هگل که در جوانی همراه با بقیه فلاسفه روشنگر با آرمان های انقلاب فرانسه موافقت داشت، عمیقاً تحت تأثیر وقایع سیاسی این دوران قرار می گیرد و همگام با فلاسفه معروف آن دوران مانند فیشته و شلینگ

به مکتب ایدهاالیسم می پیوندند. مکتب ایدهاالیسم به وسیله کانت تأسیس گردیده بود و هدف آن طرح نظام جدیدی برای فلسفه - سیستم فکری و نظم اجتماعی بود. ایدهاالیسم بر این عقده بود که دیانت مسیحی جوابگوی نیازهای عصر جدید نمی باشد و حال، فلسفه موظف است این خلأ را پر نموده و جایگزین دین گردد. پس از شکست و عقب نشینی ناپلئون کشورهای اروپایی به جستجوی نظام جدیدی جهت تأمین استقلال ملی خود بر می آیند. در این زمان یعنی در دهه دوم قرن 19 میلادی هگل در برلین پس از وفات فیخته دیگر فیلسوف معروف ایدهاالیسم جانشین او گشته و به کرسی استادی او می نشیند. هگل به تشویق دولت پروس در آن زمان سیستم ایدهاالیسم مطلق را طرح می کند و ملیت گرایی یا ناسیونالیسم را هم ردیف ایمان دینی قرار می دهد و به عبارتی ملیت پرستی را جایگزین خدا پرستی می سازد. پس از مرگ هگل طرفدارانش به دو گروه تقسیم می گردند. هگلی های قدیمی یا دست راستی که معتقد بودند فلسفه هگل با مسیحیت و البته مذهب پروتستان منافاتی ندارد. گروه دیگر که هگلی های جدید و یا دست چپی می باشند و مارکس و انگلز یعنی شاگردان هگل در راس آن قرار دارند، سیستم او را مورد استفاده در تئوری های خود قرار می دهند و ایده آلیسم او را نفی کرده و فلسفه مادی را جایگزین آن می سازند. در نتیجه ایده های والای عصر روشنگری و انقلاب فرانسه منجر به دسته بندی و ایجاد ایدئولوژی های مختلف می گردد و باین ترتیب هر گروه ارزش ها و اخلاقیات مورد نظر خود را سرلوحه فعالیت های سیاسی و اجتماعی قرار میدهد. از این زمان یعنی از نیمه های قرن 19 میلادی بدینی نسبت به ایده آل های عصر روشنگری که پایه های تمدن مدرن را تشکیل می دهد، رایج می گردد و در گوشه و کنار فلاسفه عقل گرایی مطلق را سرزنش کرده و مسئول هرج و مرج های اجتماعی و سیاسی میدانند در نیمه دوم قرن 19 میلادی مفهوم مدرنیسم و به عبارت دیگر انتقاد مدرن گرایی مطرح می شود.

2- مدرنیسم چیست؟ مفهوم مدرنیسم ابتدا در ارتباط با هنر و ادبیات مدرن و نقد ادبیات رایج در قرن 19 بکار برده می شود. سپس انتقاد مدرنیته وارد فلسفه نیز می گردد. مدرنیسم آغاز مرحله ای است که فلسفه و افکنش نشان داده و ارزش های خود را به زیر سؤال می برد. در نتیجه مفاهیم بنیادین عصر روشنگری مانند عقل مداری، جستجوی حقیقت، مفاهیم روشن و کلی همه به زیر سؤال برده می شود و ادعای فلاسفه روشنگر که فرد انسان را با توسل به نیروی عقلش کشف حقایق می داند مورد شک و تردید قرار می گیرد. یکی از نظریات رایج در عصر روشنگری اعتقاد به پیشرفت دائمی علم به سوی کمال و کشف حقایق جهان بود. این نظریه در مدرنیسم مورد تردید واقع می گردد. البته نقد مدرنیته مطلبی نسبی بوده و مورد قبول کلیه فلاسفه نمی باشد. برخی مانند تئودور آدورنو (Adorno) جامعه شناس و فیلسوف معروف آلمانی و والتر بنیامین (Benjamin) نویسنده و نقاد اجتماعی که هر دو یهودی تبار و در دوران جنگ جهانی دوم می زیستند سال 1850 را آغاز مدرنیسم می دانند برخی دیگر مانند برادبری (Bradbury) و مک فورلن (Mc Forlane) شروع آن را سال 1890 می دانند. عده دیگری نیچه (Nietzsche) را نقطه عطف هنر و فلسفه و شروع نقد آن قلمداد می کنند.

نیچه این سوال را مطرح می سازد که علامت مشخصه یک فیلسوف عقب مانده چیست؟ جواب او آن است که چنین فیلسوفی گمان می کند که می داند حقیقت چیست، خدا چیست، هدف کدامست و راه درست چه راهی است. با جمله معروف نیچه که می گوید ((خدا مرد)) شخص عرفان گرا نه تنها به مرگ محکوم می شود، بلکه نیروی عقل و درک او نیز مورد شک و تردید واقع می گردد. نظریات نیچه از اواخر قرن 19 میلادی رفته رفته به جنبه های مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی رسوخ می کند و عده بی شماری را تحت تأثیر قرار می دهد.

از نظر اجتماعی و سیاسی وقوع دو جنگ جهانی در قرن بیستم ضربه شدیدی به جامعه مدرن محسوب می گردد. پس از خاتمه جنگ دوم مکتبهای مختلف فکری و علمی علی رقم تفاوت های فاحش در این مسئله به توافق می رسند که توسعه اقتصادی و اجتماعی و ایجاد رفاه عمومی شرط لازم پیشرفت است. بر اساس این نظریه در سالهای 50 یعنی دهه اول پس از خاتمه جنگ جهانی دوم خصوصاً در ایالات متحده آمریکا مسئله چگونگی بسط مدل توسعه صنعتی و اقتصادی به سایر کشورهای جهان مطرح می گردد. با خوش باوری بی سابقه ای، دانشمندان این دوران جامعه پیشرفته آمریکا را مدلی نمونه و غایت آمال کشورهای جهان تلقی می کنند و خود را علمداران فرهنگ جدید می نامند. در سالهای 50 تئوری های [توسعه] اقتصاد ملی نقشی اساسی ایفا می کنند. در نتیجه این سوال مطرح می گردد که چه شرایط اقتصادی باید ایجاد گردد تا منتهی به صنعتی شدن و یا مدرنیزه شدن جوامع کشاورزی و عقب مانده سایر قارات جهان گردد.

جامعه شناس بنام این دوران تالکوت پارسونز (Talcott Parsons) مدل تحول اجتماعی همگانی را طرح می کند که محور آن توسعه اقتصادی و صنعتی ممالک جهان قرار دارد. این مدل در سالهای 60 شدیداً مورد انتقاد واقع می گردد و در رأس مخالفان آن شخص تالکوت پارسونز یعنی طراح آن قرار دارد. تجربه صنعتی کردن کشورهای به اصطلاح

جهان سوّم واضح می سازد که توسعه اقتصادی به تنهایی موجب پیشرفت نمی گردد و بعد های دیگر اجتماعی - فرهنگی - روانشناسی و سیاسی نیز حائز اهمیت است. آگاهی به این مسئله بحث مدرنیته را وارد مرحله جدیدی می سازد به نحوی که مسئله صادر کردن فرهنگ غرب به کشورهای عقب مانده تبدیل می گردد به تجزیه و تحلیل جامعه مدرن غرب. فلاسفه این دوران تمرکز روی مسائل جهان سوّم و کشورهای در حال رشد را به کنار نهاده و به نقد و تحلیل جوامع خود می پردازند. در این بحث ها واضح می گردد که مسئله مدرنیته کردن چنانکه تا آن زمان گمان می رفت به سادگی امکان پذیر نیست بلکه مسئله ای است پیچیده و چند بُعدی و در هر فرهنگ و جامعه ای به نحوی مخصوص به خود صورت می گیرد و فرآیند های ضدّ و نقیضی را در بر دارد. به طور نمونه از سویی واحدهای اجتماعی و ملی و نژادی در اثر پیشرفت در تکاپوی استقلال و جدا شدن از واحدهای بزرگ ملی می باشند، در حالیکه وابستگی واحدهای مختلف به یکدیگر در سطح بین المللی رو به افزایش است.

از نیمه دهه 60 نقد مدرنیته بسط یافته و به صورت مسئله ای جدی تلقی می گردد و از سالهای 70 مسئله آلودگی محیط زیست و خطرهای ناشی از رشد یک جانبه اقتصادی مطرح می شود. آگاهی به بحران های آینده جامعه صنعتی موجب جنبش های جدید اجتماعی گشته و نقد جامعه مدرن صورتی همگانی به خود می گیرد و فلاسفه هایی که به این نقد می پردازند، تحت عنوان فلسفه پسامدرن (Postmodern) مطرح می گردند.

پسامدرن چیست؟ مفهوم پسامدرن ابتدا در سالهای 1959 و 1960 در بحث های ادبی و بین نویسندگان آمریکای شمالی مطرح می شود برخی معتقدند که بحث پسامدرن ابتدا در معماری مطرح شده حال آنکه در معماری پانزده سال بعد از این تاریخ یعنی از سال 1975 سبک پسامدرن ایجاد می گردد. نقد فرهنگ مدرن و به زیر سؤال بردن مقیاس ها و ارزشها آن در پسامدرن به اوج خود می رسد نظریات متفکرین مختلف در مورد مدرنیسم و پسامدرن به حدی پراکنده است و به انواع گوناگونی بیان می گردد که به هیچ وجه بعد زمانی معینی را نمی توان برای آن تعیین نمود. در نتیجه پسامدرن دوران معینی نمی باشد. چنانچه پسامدرن را نقد مدرنیته و تمدن مدرن بنامیم آن نیز به حدی دچار گوناگونی افکار است که توافق در مورد آن امری محال به نظر می آید.

برخی از منتقدین مانند دانیل بل (Daniell Bell) دوران بعد از جنگ جهانی دوّم را دوره پسا صنعتی یا (Postindustrial) می نامند و برخی دیگر پسامدرن را دوره ای از تمدن مدرن قلمداد می کنند. با توجه به این که در مورد تاریخ شروع آن نیز نظریه های مختلفی موجود است آنچه که در بین طرفداران پسامدرن مشترک است به زیر سؤال بردن اصول بنیادین فلسفه مدرن می باشد باین ترتیب:

1- شناخت حقیقت به وسیله عقل و علم تجربی - فلاسفه عصر روشنگری بر این عقیده بودند که آنچه ما از اشیاء و طبیعت درک می نماییم جلوه ظاهری آنست نه حقیقت واقعی. نیچه که به عقیده برخی، از بنیان نقد مدرنیته است به کلی وجود حقیقتی در پی اشیاء را رد می کند. شناخت حقیقت که هسته مرکزی فلسفه از افلاطون تا هگل بوده است با نیچه از اعتبار ساقط می گردد. فلاسفه پسامدرن با نیچه هم عقیده اند که آنچه که به نام حقیقت پیوسته مورد مدح و ثنای فلاسفه یا روحانیون دینی بوده است چیزی غیر از روش بیان مطلب یا کلمه و گفتار نیست که در زمانی عنوان گردیده و به مرور ایام به صورت شعر و یا نثری زیبا درآمده و رفته رفته جزئی از سنت قوم و یا ملتی شده است. در نتیجه پسامدرن حقیقت را مسئله ای قراردادی می داند که به زمان و مکان ارتباط می یابد و جستجوی حقیقت را امری مضر و زیان آور می داند.

2- پیشرفت دائمی به سوی هدفی غایی مورد انتقاد پسامدرن واقع می گردد. نیچه نظریه فلاسفه عهد عتیق را رواج می دهد که طرفدار گردش دورانی و بازگشت تکراری و همیشگی وقایع بودند. در نتیجه پیشرفت، روندی تکراریست و چرخ گردون به خودی خود در چرخش است. هدف نهایی موجود نیست. استقرار عرش الهی بر روی زمین مسئله ای پوچ و بی معناست. امور جامعه تنها نتیجه تصادف است. تنها مسئله ای که نیچه به نظریه تاریخ دورانی عهد عتیق اضافه می کند آنست که هر چرخش جدیدی می تواند ارزش نوینی را به همراه آورد و ارزش جدید در دوران کنونی چرخ گردون همانا سوق اراده انسان به سوی کسب قدرت و برتری است.

3- اصالت عقل را فلاسفه پسا مدرن رد می کنند. انسان همان است که هیكل و وجود ظاهری و مادی او نشان می دهد و آزادی او در استفاده از امکانات بدنی و فیزیکی اوست. فکر انسان عاقل و عارف که در جستجوی حقیقت است، نظریه فلاسفه گذشته به عنوان توهمات فلسفی رد می گردد. هدف انسان لذت بردن و استفاده از امکانات جنسی و کسب قدرت است تا به انسان برتر تبدیل گردد. اراده جهت کسب قدرت از موضوع های اصلی فلسفه نیچه می باشد. محرک افکار و انتقادهای پسامدرن تجربه های تلخ تمدن غرب ابتدا با فرهنگ مسیحی و سپس ایدئولوژی ها و خصوصاً مکتب

کمونیسم می باشد. در نتیجه دین و ایدئولوژی هر دو مورد ظن و انتقاد قرار گرفته و شگاکانه ادعای حقیقت مطلق را رد می کنند. پسا مدرن طرفدار کثرت عقاید و گوناگونی یا پلورالیسم در تمام زمینه ها حتی اخلاقیات است. فلاسفه پسامدرن از ماکس و نیچه گرفته تا هایدیگر (Heideger) و میشل فوکو و دریدا معتقدند که فلسفه روشنگری به طور کلی و فلسفه هگل خصوصاً از سویی ادعا می کند که ظلم و استعمار و نابرابری ها را باید محکوم نمود، از سوی دیگر به نام عقل و به نوع دیگری استبداد و حکمرانی مطلق را رواج می دهد، به فرد انسان به نام عقل قدرت بی انتها و غیر قابل دستبرد عطا می کند. فلاسفه پسامدرن معتقدند که فلاسفه مدرن به جای قصر استبداد قرون وسطی، قصر بلوری بنا می سازند. پسامدرن ها متفقاً بر این عقیده اند که باید این قصر بلوری را متلاشی ساخت تنها تفاوت موجود بین طرفداران پسا مدرن در طریقه ای است که می باید این قصر را متلاشی کنند.

به عقیده پسامدرن عقل چیزی جز قدرت نیست، به عبارت دیگر، قدرت خود را در پس عقل مخفی می سازد و به نام او با اختیار تام حکومت می کند.

4- مفهوم دیگری که فلسفه پسامدرن نفی می کند، مفهوم جهان شمولی یا اونیورسالیسم (Universalism) می باشد. یعنی از آنچه که عمومی، همگانی و جهانی است گریزانند. زیرا عمومی و جهانی بودن گوناگونی را از بین می برد و تنها یک عقیده را به قدرت مطلق می رساند.

برای فرار از تمدن مدرن پسا مدرنها به هنر پناه می برند. این نظریه خصوصاً به وسیله نیچه و آدورنو بیان گردیده. حال فلاسفه پسامدرن که حقیقت و جستجوی آن را پوچ می داند، عقل را خیال واهی تلقی می کند و به گوناگونی عقاید و افکار و راههای رسیدن به هدف عقیده دارد در مسئله اخلاقیات به بن بست می رسد. زیرا لازمه حل مشکلات اخلاقی توافق در اصولی همگانی و کلی می باشد.

در واقع مطالعه آثار فلاسفه پسامدرن لاجرم به سرگردانی و گیجی منتهی می گردد یکی از معروفترین فلاسفه پسامدرن فیلسوف فرانسوی لیوتارد Lyotard می باشد. او عقیده دارد که در تمام شئون زندگی باید کثرت وجود داشته باشد عقاید مختلف همه با هم برابرند و هیچ یک برتری بر دیگری ندارد. او معتقد است که به جای جستجوی عدالت باید به کشف بی عدالتی ها پرداخت. حال آنکه او غافل از آن است که هر نوع تفکری در مورد عدالت محتاج به قبول مقیاس و میزان و اصولی همگانی می باشد.

فیلسوف بنامی که به مقابله با عقاید پسامدرن می پردازد هابرماس (Habermas) فیلسوف شهیر عصر حاضر در آلمان است. او مدرنیته را فرایندی نا تمام می داند و به ارزشهای روشنگری یعنی اصالت عقل - جستجوی حقیقت - و نیاز به اصولی همگانی و عمومی یا یونیورسال (Universal) کماکان معتقد است. هابرماس فلسفه عصر روشنگری را فرد مدار قلمداد می کند و حال آنکه مسائل جامعه مدرن را یک عقل به تنهایی نمی تواند حل نماید بلکه باید به وسیله مکالمه و گفت و گو یا دیالوگ (dialog) و دیسکورز (discourse) آن را حلای نمود و با همدیگر راه حل را پیدا نموده و در مورد آن توافق کرد. البته فلسفه هابرماس در مورد گفتگو و مکالمه روش و اصول آن را توجیه می نماید، بدون آنکه به ارزشها و مقیاس و میزان آن تکیه ای کند. منتقدین هابرماس او را فرمالسیت (Formalist) یا فرم گرا تلقی می کنند.

در حال حاضر بحث مدرنیته یا پسامدرن بحثی پراکنده و نابسامان است. از سویی پسامدرن ها مدافع حفظ حقوق گروه های گوناگونند از سوی دیگر فلاسفه ای نظیر هابرماس نشان می دهند که توافق به وسیله بحث و گفتگو لازمه جامعه ای جهانی است. بسیاری از مسائل جهان کنونی در بین دو قطب کثرت (Pluralism) و جهانی و همگانی بودن (Universalism) قرار گرفته و در موقعیت کنونی غیر قابل حل می باشند. به طور مثال لایحه حقوق بشر یکی از این مسائل است. چنانچه گوناگونی را به تنهایی دنبال کنیم هرگز جامعه بشری قادر نخواهد بود اعلامیه جهانی حقوق بشر را ارزش حقوقی دهد. بحث مدرنیته در بین متفکرین ایرانی نیز بحثی پراکنده می باشد. گروه طرفداران مدرنیته به اصول اولیه تمدن مدرن توجه دارند و گه گاهی از پسامدرن نیز سخنی می رانند. گروه دیگری مدرنیته را نفی کرده و جنبه های منفی جوامع مدرن را دلیل برگشت به اصول ادیان گذشته می دانند.

موضع جامعه بهایی مافوق موضع هر دو گروه می باشد. شارع دیانت بهایی به نقد جامعه مدرن و جوامع دینی زمان خود هر دو می پردازد. تجدید تفکر دینی و تطابق اصول دین با عقل و علم را ارج می نهد و لازمه جامعه مدرن را تجدید حیات معنوی و اخلاقی به وسیله دینی جدید می داند. از این رو محققین بهایی می توانند در بحث مدرنیته نقش مهمی را ایفا نموده و نظریات جدیدی را ارائه دهند. شارع دیانت بهایی حضرت بهاءالله در آثار خود این سؤال را مطرح می سازد که دلیل عقب ماندگی ایران چیست. او از سوی دیگر به نقد جوامع پیشرفته و صنعتی غرب که بر فلسفه مادی بنا گردیده می پردازد و در بسیاری از الواح به ارائه داری علاج امراض عالم پرداخته و آینده درخشانی را نوید می دهد. شخص پژوهنده در آثار بهایی به مطالب جدیدی دست می یابد که بر مبنای آن می تواند طرح جامعه ای مدرن و در عین حال معنوی و اخلاقی را ارائه دهد. حضرت بهاءالله در لوح دنیا می فرمایند :

ای اصحاب ایران شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده آیا چه شد که به دست خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کردید.

خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت. روز روز شماست و هزار لوح گواه شما. بر نصرت امر قیام نمایید و به جنود بیان به تسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید. باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است. کمر همت را محکم نمایید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند. امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده، از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا، این است بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده.

((لوح دنیا مجموعه الواح صفحه 46 ، 47))

یادداشتها:

- 1 - نماینده این گروه را می توان از جمله (دنیل بل) دانست.
- 2 - نماینده این گروه را از جمله باید فیلسوف به نام آلمانی (یورگن هابرماس) دانست.

خوشه هائی از خرمن ادب و هنر 15

دوره تجدّد و دیانت بهائی (1)

نشریه انجمن ادب و هنر- مرکز فرهنگی تامباخ-آلمان

1384 شمسی - 2005 میلادی